

اخلاق و سیاست بین الملل

<"xml encoding="UTF-8?">

بحث رابطه اخلاق و سیاست در عرصه سیاست بین المللی مورد توجه صاحب نظران و نظریه پردازان روابط بین الملل بوده است. رئالیست ها امکان به کارگیری الزامات اخلاقی را در سیاست بین الملل منتفی می دانند، حال آن که ایده آلیست ها نسبت به تحقق آن خوش بین هستند. در این پژوهش، رابطه اخلاق و سیاست بین الملل با توجه به نحوه توزیع قدرت در سه وضعیت ساختاری امپراتوری، دولت ملت و حکومت جهانی مورد بررسی قرار می گیرد.

واژه های کلیدی اخلاق، سیاست بین الملل، ساختار قدرت، ایده آلیسم و رئالیسم.

مقدمه

یکی از موضوعات اساسی نظام بین الملل فعلی مسئله اخلاق، ارزش ها و هنجارهای اخلاقی، باورهای انسانی و میزان نقش و کارآمدی آنها در هدایت و جهت دهی به دولت های ملی است. در شرایط و وضعیت کنونی بیش از هر زمان دیگر سؤالات متعددی درباره جایگاه و نقش ارزش های اخلاقی و انسانی در سیاست بین الملل مطرح می شود. نگاهی به دیدگاه رئالیست ها نشان می دهد که باید بحث ارزش های اخلاقی را از سیاست بین الملل جدا کرد و تعریف ویژه ای از آن را در محیط بین المللی ارائه داد، در حالی که ایده آلیست ها معتقدند که میان دو محیط داخلی و بین المللی جدایی وجود ندارد و قواعد و هنجارهای داخلی را می توان در محیط بین المللی به کار گرفت. (1)

برای تبیین موضوع ابتدا باید مشخص گردد که مفهوم اخلاق چیست؟ آیا می توان از معیارهای اخلاقی محیط داخلی در محیط بین المللی استفاده کرد؟ چه دیدگاه هایی درباره اخلاق بین المللی وجود دارد؟ چه وضعیتی اخلاقی، و چه وضعیتی غیر اخلاقی است؟ آیا اخلاق در وضعیت های عادی، بحرانی و جنگ به یک معناست؟ بایدهای اخلاقی نظام بین المللی از کجا نشأت می گیرد؟ ملاک رفتار اخلاقی دولت ها، عقلانیت است یا تکلیف؟ میان اخلاق و عدالت، اخلاق و حقوق بشر، اخلاق و احترام متقابل و عدم مداخله در امور کشورها چه نسبتی وجود دارد؟ اخلاق در جهان فرا اطلاعاتی و فرا صنعتی از چه جایگاهی برخوردار است؟

تعریف اخلاق

در باره اخلاق تعاریف متعددی بیان شده است : گاهی اخلاق با توجه به شخص انسان و بر مبنای نیروهای باطنی وی تعریف شده و زمانی در قالب اخلاق اجتماعی در ساحت تعاملات جمعی ارایه گردیده است. اخلاق در لغت به معنای دانش بد و نیک خوی ها، و علم اخلاق، علم معاشرت با خلق است، (2) از این رو رفتارها و اقدامات انسان متفاوت می باشد : برخی از افعال، طبیعی و عادی است و برخی دیگر، ارزشی و فرامادی می باشد :

کارهای اخلاقی، در ذهن و وجدان بشر دارای ارزش و قیمت است، گرانبها است ولی نوع ارزش اش با ارزش های مادی مقیاس را هر اندازه بالا بگیرد متفاوت است. آن یک ارزش دیگری است؛ ارزشی است مافوق ارزش های مادی. (3)

از سوی دیگر، ملاک و معیار فعل اخلاقی در مکاتب و فرهنگ کشورها یکسان نمی باشد و درباره آن دیدگاه های متعددی بیان شده است. اخلاق فردی با اخلاق اجتماعی متفاوت است و آنچه محور مباحث اخلاقی در سیاست داخلی و بین المللی می باشد، جنبه اجتماعی اخلاق است و اخلاقیات (2) عبارت از «مجموعه ای از قواعد و هنجارهایی است که کردار انسان را راهنمایی و مهار می کند» (4) و اخلاق نیز مقوله ای است که حدود و نحوه انجام کار را مشخص می سازد. اخلاق از این حیث شبیه قانون، حقوق و آداب و رسوم است، ولی با آنها تفاوت دارد؛ برای نمونه، موضوعاتی که عرف به آنها می پردازد، در حد موضوعات مربوط به قانون و اخلاق از اهمیت اجتماعی حیاتی برخوردار نیست، زیرا عرف عمدتاً به ظواهر، سلاقی و نمادهایی توجه دارد که همواره به فضیلت و تکامل منجر نمی شود، هم چنین ضمانت اجرای فرمان های اخلاقی تا حد زیادی بر مکانیسم های درونی استوار است و از این رو، از قانون متمایز می گردد. (5)

تعریف اخلاق در سطح نظام بین المللی را نیز می توان با ره یافت تقلیل گرایانه با محور قرار دادن دولت ها بیان کرد. در این ره یافت، دولت های ملی به مثابه انسان هایی هستند که رفتارهای متنوعی دارند که می تواند اخلاقی یا غیر اخلاقی باشد. این ره یافت، اخلاق را مجموعه ای از معیارها و هنجارهای ارزشی می داند که اقدامات و رفتارهای دولت ها را هدایت می کند. تفاوت اخلاق در جامعه ملی با نظام بین المللی در این است که در جامعه ملی، افراد مصدر رفتارهای اخلاقی هستند و محیط عملیاتی آنها به مرزهای ملی محدود است، در حالی که در نظام بین الملل دولت ها در قالب نهادها و سازمان ها، به صورت رسمی و غیر رسمی منشأ رفتارهای اخلاقی اند و محیط عملیاتی آنها، محیط بین المللی است که از قواعد و مقررات و هنجارهای الزام آور و لازم الاجرای کشوری برخوردار نمی باشد.

آنچه بحث اخلاق را در سیاست بین الملل تبیین می نماید، ارتباط مؤثر و مستقیم آن با ساختار قدرت در نظام بین الملل است. محور بحث حاضر در این است که چگونه ساختار قدرت در سیاست و نظام بین الملل می تواند زمینه ها و فرصت های لازم را برای تحقق اخلاق در تعاملات بین المللی محدود سازد و یا به تقویت آن کمک کند. در این جا اخلاق در سیاست بین الملل را با توجه به ساختار قدرت در سطح نظام بین المللی مورد بررسی قرار می دهیم.

اخلاق و ساختار قدرت در سیاست بین الملل

در سطح نظام بین المللی نحوه توزیع قدرت، دولت ها را از یکدیگر متمایز می سازد. بحث اخلاق در سیاست بین الملل ارتباط وثیقی با قدرت و نحوه توزیع قدرت دارد و اساساً بر مبنای منطق واقع گرایی، ساختار نظام بین الملل از طریق نحوه توزیع قدرت به دست می آید. از این نظر ساختارهای متفاوت، فرصت های نابرابری را در اختیار دولت قرار می دهد و دولت در نظام ساختاری از موقعیت و منزلت معینی برخوردار می شود و ایفای نقش آن در درون ساختارهای تعریف شده امکان پذیر است. از سوی دیگر، هر اقدام و رفتار دولت در صحنه بین المللی به قدرت نیاز دارد، لذا کشورهای که از قدرت بیشتری برخوردارند، توان اقدامات، و رفتارهای بیشتری خواهند داشت. (6) ترسیم این وضعیت باعث دسته بندی دولت ها بر اساس سطح قدرت به دولت های ابرقدرت، قدرت

بزرگ، قدرت متوسط، قدرت کوچک و قدرت ذره ای می گردد و نابرابری قدرت دولت ها در سطح بین المللی همواره زمینه ساز ظلم و ستم و غارت اموال، ثروت و منافع قدرت های ضعیف شده است. این مسئله را می توان در سه وضعیت ساختاری امپراتوری، دولت ملی و حکومت جهانی مورد بررسی قرار داد.

اخلاق در ساختار امپراتوری

مطالعه سیاست جهانی در ساختار امپراتوری می تواند رقابت ها و منازعات شدید قدرت های امپراتوری را برای بسط قدرت و سیطره بر مناطق دوردست نشان دهد. رفتار حکومت های امپراتوری در تاریخ گذشته مصداقی از دیدگاه رئالیست ها درباره سیاست بین الملل است. دیدگاه رئالیست ها که برگرفته از نظریه های ماکیاوول و هابس می باشد (7)، ماهیت دولت ها را شرور می داند که هر یک در پی کسب قدرت و افزایش آن هستند و محوری ترین هدف شان تأمین منافع خود می باشد. در این حالت بحث از رفع تبعیض و برقراری عدالت بی معناست و سیاست مقدم بر اخلاق می باشد.

نگاهی به تاریخ روابط بین الملل نشان می دهد که قبل از ظهور دولت های ملی در عرصه نظام بین المللی، امپراتوری ها مهم ترین بازیگران سیاست جهانی بودند و رفتار و عملکرد امپراتوری ها و نحوه تعامل آنها با یکدیگر تاریخ جهانی را رقم می زد. اساس قدرت و سیاست امپراتوری ها بر زور و نظامی گری مبتنی بود و هر یک از آنها به منظور بسط سرزمین و افزایش قدرت و جمعیت در حال رقابت و جنگ با یکدیگر بودند. از دیگر ویژگی آنها این بود که وحدت شان بیشتر با قدرت نظامی پدید می آمد و ساخت سیاسی قدرت بر محوریت شخصی امپراتور و اطاعت از سویی سایرین بود و یک نظریه اخلاقی یا سیاسی تحت لوای دین یا ایدئولوژی، برای صلح و هماهنگی مورد استفاده قرار می گرفت؛ به عبارت دیگر «امپراتوری ها هنگامی در تاریخ بشر پدید آمدند که اقوامی با روحیه ی جنگاوری و جهان گیری قومی دامنه ی قدرت سیاسی خویش را بسط دادند و بر اقوام دیگر چیره شدند و سپس انگیزه های ایدئولوژیک. . . نیز بر آن افزوده شد». (8)

برخی از امپراتوری ها از جمله امپراتوری های قدیم مصر، بابل، آشور، ایران، چین، ژاپن، یونان و روم دوام بیشتری داشتند. امپراتوری آشور تا حد زیادی از طریق لشکرکشی و جنگ به حیات خود ادامه می داد و اغلب با کسانی که بر آنها چیره می شد، با خشونت و ستمگری رفتار می کرد. (9) جنگ هایی که پادشاهان آشور هر سال به آن دست می زدند، هم جنبه دفاعی و هم جنبه غارت گری داشت و از طرفی، دارای انگیزه مذهبی و تا حدی اخلاقی بود. دشمنان شاه دشمنان خدا بودند، آنها شیاطینی بودند که می بایست مجازات شوند. (10)

در قرون وسطی به بعد امپراتوری های دریایی و زمینی با ابعاد گسترده تری ظاهر شدند که از جمله آنها می توان به امپراتوری های پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، بلژیک و ژاپن اشاره کرد. هر یک از این امپراتوری ها برای بسط قدرت و سرزمین خود، اقدامات جنگی و مداخله جویانه ای را انجام دادند. امپراتوری پرتغال به دنبال کشف قاره آفریقا در سال 1456 میلادی به ساحل گینه دست یافت و با دور زدن قاره آفریقا و واسکودوگاما، در سال 1489 میلادی به هند رسید و این شبه قاره را استعمار کرد. (11) با کشف قاره آمریکا از سوی کریستف کلمب در سال 1492 میلادی، استعمار اسپانیا در این قاره آغاز شد.

کشف و استعمار قاره آمریکا، دولت اسپانیا را در قرن شانزدهم میلادی به اوج عظمت رسانده بود و این کشور به صورت بزرگ ترین و مسلط ترین امپراتوری جهان در آن قرن درآمد. وسعت امپراتوری و افزایش توان اقتصادی به لحاظ پشتوانه شمش های طلا و نقره آمریکا و برتری طلبی اسپانیا در عرصه نظامی، به این دولت اجازه می داد تا

در امور بین المللی نقش اساسی ایفا کند. (12)

تاریخ مداخله ها و توسعه طلبی های امپراتوری های هلند، فرانسه، بریتانیا و غیره نیز بیان گر گسترش قدرت به هر نحو ممکن و به دور از اخلاق و ارزش های معنوی است. مداخله ها و مستعمره گیری بریتانیا را می توان در قاره های آمریکا، آسیا، اروپا و آفریقا مشاهده کرد. حضور بریتانیا در قاره آمریکا بسیار گسترده بود، به طوری که مستعمرات متعددی را در آمریکای شمالی به دست آورد و سرانجام، «خصومت میان فرانسه و انگلستان در آمریکای شمالی در جریان چهار جنگ پیایی که حدود هفتاد سال (1689-1759م) طول کشید، پیامدهای ناگواری را به همراه آورد». (13)

قدرت های امپراتوری و استعماری اقدامات غیر انسانی و ضد اخلاقی خود را به طُرُق مختلف توجیه نمودند و آنها را طبیعی جلوه دادند که از جمله آنها می توان به نژادگرایی و تجارت برده اشاره کرد.

نژادگرایی و تجارت برده

از ابزارهای قدرت های امپراتوری برای سلطه گری، تأکید بر اختلافات نژادی و نابرابری میان ملت ها می باشد، زیرا بر اساس نظریه های نژادی، انسان ها به نژادهای پست و برتر تقسیم می شوند و نظریه نژادی سلطه یک طبقه، قوم و ملت را بر سایرین تأیید می کند و تحقیر یک طرف را به همراه می آورد. نگاهی به تاریخ عهد باستان و یونان نشان دهنده تمایز میان گروه های انسانی می باشد؛ ایده هایی که حکایت از نابرابری طبقاتی و امتیازات یک گروه بر گروه دیگر می کرد. «ایده های مبتنی بر نابرابری نژادی در میان طبقات اجتماعی در دوران فئودالیسم به اوج رسید. در آن دوران، امتیازات طبقاتی رسماً به وسیله سیستم طبقه اجتماعی تثبیت شد، نجبا اعتقاد داشتند که دارای... خون رنگین تر می باشند». (14)

در قرن نوزدهم عقاید مربوط به برتری های نژادی به شدت رواج یافت و کنت دو گوبینو در کتاب «مقالاتی در بیان اختلافات نژادها» در سال 1853 میلادی از آن دفاع کرد. از دیدگاه وی، بشریت سه نژاد آریا، زرد و سیاه دارند و این نژادها نه تنها فطرتاً با هم اختلاف دارند، بلکه ذاتاً نابرابر هستند. نژاد آریا از زردها بالاتر است و سیاه از هر دوی اینها پایین تر می باشد. (15) وی می گوید :

نژاد سفید که از همان آغاز هوشیاری و نیروی فکری آشکارتری از خود نشان داد، بر سایر نژادها که از نظر شمار، به مراتب از او افزون ترند، تسلط پیدا کرد. این سلطه به این معنا نبود که این نژاد قدرت خود را به رقیبان تحقیر شده اش تحمیل کرد، زیرا هیچ وقت ارتباطی با آنها نداشت، بلکه از این جهت بود که قابلیت خود را برای کسب تمدن از بالاترین سطوح نسبت به آنها که به کلی فاقد آن بودند، به ثبوت رسانید. (16)

نظریه چارلز داروین در سال 1859 میلادی درباره تنازع بقا و باقی ماندن نژاد برتر، به نظریه نژادگرایی کمک زیادی کرد. نژادگرایی و تقسیم انسان ها به دون مایه و برتر، خود را در قالب تجارت برده نشان داد. برده داری و تجارت برده در تاریخ نظام امپراتوری، سرگذشت وحشتناکی از سیاست دُول قدرتمند را بازگو می کند. از ویژگی های این دوره، آن است که انسان های ضعیف از حقوق فردی و اجتماعی خود محروم بوده و تسلیم قدرت های مسلط شدند و حیات آنها تابعی از منافع و تمایلات قدرت های امپراتوری بود. شاید بتوان دوره برده داری را یکی از غیر اخلاقی ترین دوران حیات بشری دانست. تجارت برده در آفریقا از سوی قدرت های اروپایی، با بدترین وضع صورت می گرفت، بردگان در کشتی ها به زنجیر کشیده می شدند و تعدادی از آنها قبل از رسیدن به مقصد از بین می رفتند. (17) ابتدا پرتغالی ها در اواسط سال 1400 میلادی و سپس انگلستان، هلند و فرانسه در سال 1600

میلادی وارد تجارت برده شدند :

در اواسط سال های 1500 تا 1800 میلادی، اروپاییان بیش از ده میلیون برده از سواحل غرب آفریقا بین سنگال و آنگولا وارد امریکا نمودند که حدود پانصد هزار تن از آنها به ایالات متحده و کانادا وارد شدند. (18)

اخلاق در ساختار دولت ملی

تغییر نظام بین الملل از ساختار امپراتوری به «دولت ملت» در ادبیات اروپایی از سال 1648 میلادی با معاهده و ستفاليا آغاز شد. دولت ملت پدیده ای مدرن است که با شکل گیری نوعی از دولت به وجود می آید و استفاده مشروع از زور را تنها در درون یک سرزمین با مرزهای مشخصی در اختیار دارد و در صدد متحد ساختن مردمی است که تحت حکمرانی اش قرار دارند و در شکل دهی این اتحاد از ابزار همگن سازی، ایجاد فرهنگ مشترک، نمادها، ارزش ها، احیای سنت ها و اسطوره های اصل و نسب استفاده نموده، گاهی این ابزار را خود ابداع می کند. (19) از سوی دیگر، انحصار به کارگیری خشونت نه تنها در درون مرزهای ملی صورت می گیرد، بلکه ابزاری برای دفاع از منافع دولت ملت در مقابل سایر دولت ملت ها می باشد. (20)

مهم ترین مؤلفه دولت ملی، حاکمیت ملی است که آن را از سایر دولت ها متمایز می سازد. در این نظام، مرزهای ملی اهمیت دارد و هر ملت، ملل دیگر را بیگانه تلقی می کند و غیریت سازی و بیگانه گریزی یکی از متغیرهای اساسی هویت ساز آن می باشد و قرائت از نفع مشترک، ابتدا در درون سرزمین ملی معنا می یابد و بر آن تأکید می شود و ناسیونالیسم و عقلانیت به عنوان دو محصول عصر مدرن. (21) نظام بین الملل دولت ملی را قوام می بخشد و اخلاق در هیئت آن معنا می گیرد.

ناسیونالیسم و عقلانیت

تأکید بر ملت و ستایش آن به عنوان یک آیین، آثار و پیامدهای گسترده ای را برای سیاست بین الملل به همراه داشته است. ملی گرایی در قرون نوزدهم و بیستم هم سبب اتحاد و انسجام ملت شد و نظام بین الملل دولت محوری را حفظ کرد و هم منازعات، بحران ها و جنگ های متعددی را به وجود آورد. از دیدگاه ویلیام. ال. لانگر، ناسیونالیسم افراطی منشأ امپریالیسم و توسعه طلبی در قرن بیستم شد. (22) که مصداق آن، سیاست های فاشیستی آلمان هیتلری و بروز جنگ جهانی دوم در سال 1939 میلادی می باشد. در واقع، پیوند ناسیونالیسم با قدرت دولتی به کاربرد ابزاری آن در روابط بین الملل از سوی دولت ها منجر گردید. گیرنا معتقد است :

این رژیم ها با تکیه بر نمادهای نژاد محور ناسیونالیستی، الگوهای خالص شهروندی و دفاع از برتری بعضی مردم نسبت به دیگران، احساسات ناسیونالیستی را استثمار کرده و آنها را به نوع کاملاً متضادی از ناسیونالیسم قلب نمودند، به نحوی که انحصارطلبی، بیگانه ستیزی، توسعه طلبی و ظلم، به مشخصه های اصلی آنها تبدیل شدند. (23)

در ساختار نظام بین الملل دولت محوری، بر عقلانیت به عنوان مبنای رفتاری دولت ها تأکید شد و این امر تا حد زیادی مقوله اخلاق، ارزش ها و امور معنوی را در سیاست خارجی دولت ها به حاشیه راند، زیرا عقلانیتی که در این نظام محوریت یافت مبتنی بر محاسبه سود و زیان مادی و معطوف به دست یابی به بیشترین میزان رفاه بود. اصل سودمندی رفتار از دو جهت نظری و عملی قابل بررسی است. اتکینسون در این باره می گوید :

در اصالت سودمندی عملی، همیشه احکام و داورها در یک سطح اند و موضوع این است که در فلان شرایط

خاص، کدام رفتار موجب بیشترین رفاه می گردد. ولی اصالت سودمندی نظری، دارای دو مرحله است: اول، این که آیا چنین عملی بر طبق فلان قاعده اخلاقی پذیرفته شده، درست است یا نه؟ دوم، این که آیا واقعاً مراعات آن قاعده اخلاقی موجب رفاه بیشتری خواهد شد یا خیر؟ (24)

در این دیدگاه، تأمین منافع ملی با استفاده از عقل ابزاری، مورد توجه دولت ها به ویژه دولت های تأثیرگذار بر معادلات جهانی قرار گرفت و به دولت به عنوان ابزار و دستگاهی برای دست یابی هر چه بیشتر به اهداف رفاهی نگریسته شد. «تعبیه بهترین و کاراترین وسایل برای امحای نسل بشر هم رفتاری عقلانی به معنای ابزاری آن است». (25) و دولت می تواند برای نیل به اهداف خود، ابزارهای کارا و سودمندی را برگزیند و رفتارهای خود را عقلانی کند. در این راستا اخلاق و ارزش ها نیز در خدمت منافع ملی قرار می گیرد و از آن به عنوان یک ابزار استفاده می شود.

اخلاق در ساختار حکومت جهانی

تحقق اخلاق و ارزش ها و برقراری عدالت در سطح جهان، همواره از آرزوها و خواسته های بشری بوده است و سازمان های بین المللی را می توان طلیعه عملی شدن اندیشه انسان برای دست یابی به جهان مسالمت آمیز و عاری از بحران ها و جنگ ها دانست. این آرزو در دوران حکومت های امپراتوری و قبل از آن وجود داشته و در ساختار نظام بین الملل دولت محوری بر ضرورت و اهمیت آن تأکید شده است. در این دیدگاه، دولت در عرصه داخلی و جهانی در خدمت اخلاق می باشد و اساساً اخلاق بر سیاست تقدم می یابد و سیاست، ابزاری برای نیل به سعادت محسوب می شود. ارسطو غایت دانش سیاست را نیک بختی که همانا رسیدن به فضایل اخلاقی است، ذکر می کند. (26)

کانت از جمله اندیشمندانی است که به تقویت اخلاق و ارزش های انسانی در سیاست بین الملل معتقد است. از دیدگاه وی، بالاترین خیر سیاسی صلح جهانی می باشد و صلح جهانی از طریق دولت اخلاقی امکان پذیر است که در این صورت، مهم ترین وظیفه دولت ترویج و حمایت از اخلاق در سطح بین المللی می باشد. به اعتقاد ایشان، همان طور که نفع شخصی، افراد را از وضع طبیعی به جامعه قانون مند هدایت کرد و سرانجام، پس از یک حالت طبیعی به ارزش ها و اخلاق روی آورد، در نظام بین المللی هم وابستگی های متقابل اقتصادی، نظام بین الملل را به سمت فدراسیونی بین المللی یا جامعه ملل به صورت قسمی جمهوری جهانی مرکب از قدرت های دارای حق حاکمیت سوق خواهد داد. (27)

کانت به برقراری صلح پایدار در سطح جهانی می اندیشد؛ صلحی که بر پایه اخلاق استوار است. الغای پیمان های محرمانه، خلع سلاح عمومی، عدم مداخله در امور دولت ها، محو سیاست های براندازی، برقراری روابط برابر، انعقاد قراردادهای عادلانه، خیرخواهی و غیره می تواند سرآغاز سیاست نوین بین المللی و بیان گر نقش بنیادین اخلاق بین المللی باشد.

کانت اخلاق را امری مطلق می خواند چون هیچ چیز نمی تواند بی اعتنایی ما را به وظایف اخلاقی توجیه کند، پس بی قید و شرط و مطلقاً به آنها التزام داریم. در عین حال وی به تعارض عقل و خواهش های نفسانی واقف، و بر آن بود که کلید قوانین اخلاقی به صورت اوامر ظاهر می شوند و دولت، پیش شرط حتمی هر گونه پالایش اخلاقی انسان است. (28)

کانت درباره اخلاق به عنوان امر مطلق سه فرمول را بیان می کند:

1. فرمول خود آیینی یا قانون عام : هرگز نباید به شیوه ای عمل کنم که نتوانم اراده کنم که ضابطه رفتاری من به صورت قانون عام درآید.
 2. فرمول احترام به کرامت اشخاص : چنان عمل کن که انسان را خواه شخص خودت و خواه دیگران همواره غایت بدانی، نه صرفاً وسیله.
 3. فرمول قانون گذاری برای جامعه اخلاقی : همه ضابطه های ناشی از قانون گذاری خود ما باید با یک ملکوت امکانی غایات چنان هماهنگ باشند که گویی آن (ملکوت) مُلک طبیعت است. (29)
- در نگرش اخلاقی کانت خودانگاری، خودمحوری و خودپسندی برآمده از نظام دولت ملت و ستفالیایی وجود ندارد و فاصله میان محیط داخلی و خارجی از میان برداشته می شود و همه ملت ها و دولت ها تابع سرنوشتی واحد قرار می گیرند و خیر عام جایگزین منافع و مصلحت های ملی گرایانه می شود. در اندیشه کانت، رفتار و اقدامات افراد بر حسب انجام وظیفه صورت می گیرد و مادامی که به وظیفه عمل شود، فرد با فضیلت محسوب می شود و اساس تکلیف امری اخلاقی است و از سویی، انسان برای نیل به کمال وظیفه دارد و از سوی دیگر، سعادت دیگران نیز برای فرد به عنوان غایتی الزام آور محسوب می گردد. وی می گوید :
- وظیفه اخلاقی برای ایجاد سعادت دیگران این است که غایات دیگران را غایات خود بدانیم؛ البته تنها تا آن جا که این غایات غیر اخلاقی نباشد. (30)
- دیدگاه کانت دربر دارنده آموزه های ایده الیستی در نظام بین الملل است که بر هنجارهای انسانی و حقوقی تأکید می کند؛ هنجارهایی که دولت ها را موظف می سازد از اقتدار و حاکمیت ملی خود به نفع خیر عام بشری و تقویت نهادهای فراملی بکاهند و خیر خود را در چارچوب منافع عام بشری بنگرند. بر این اساس، معضلات گسترده انسان ها در عرصه بین المللی ناشی از صورت بندی و ساختار جهانی است و اصلاح ساختاری در قلمروهای حقوقی و سیاسی نه تنها مسایل جهان سیاست را سامان می بخشد، بلکه سیاست جهان را نیز اخلاقی می کند. این ساختار در قالب حکومت جهانی و مشارکت همه جانبه دولت ها در ساخت آن امکان پذیر است، به گونه ای که توزیع قدرت در آن به صورت عادلانه صورت گیرد و فرد و دولت سعادت دیگران را نیز همانند سعادت خود بدانند. به نظر می رسد در وضعیت کنونی که جهان در حالت وابستگی های متقابل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به صورت متقارن یا نامتقارن قرار دارد، بیش از هر زمانی حرکت به سمت تحقق بخشیدن به ایده های انسانی در سطح اخلاق و ارزش های انسانی تقویت شده است : از طرفی، مسایل بشری همانند تبعیض و بی عدالتی، جنگ و بی ثباتی، جنایت، مواد مخدر و غیره جهانی شده و اقدامات جمعی جهانی برای رفع آنها ضروری است و از سوی دیگر، جهان در عصر فرا اطلاعات بیش از هر زمانی به هم تنیده شده و آگاهی های ملت ها نسبت به مسایل سیاست بین الملل افزایش یافته. (31) و این امر می تواند زمینه های توجه به اخلاق و تقدم یافتن آن به سیاست را تقویت نماید و بشریت را به خواست و آرزوی دیرینه اش یعنی ساخت جامعه جهانی بر مبنای عدالت و برابری نزدیک سازد به عبارت دیگر می توان گفت بشریت تجربه دو ساختار قدرت امپراطوری و دولت ملی را در پیش روی دارد. ساختارهایی که در قاموس خود همواره اخلاق و ارزش ها را به حاشیه رانده و یا از طریق محدود ساختن، آن را تضعیف یا سرکوب نموده است و در صورت لزوم، معنی و مفهوم خاصی به آن داده و در راستای مقاصد خویش قرار داده است. به نظر می رسد ساختار حکومت جهانی تحت تأثیر اندیشه ها و آرزوهای بشری و قرائت مجدد از نفع مشترک و توجه به انگیزه ها، انگیزه ها، باورها، ارزش ها و اخلاق می تواند نحوه توزیع قدرت در سطح جهان را تحت تأثیر قرار داده و تحت این شرایط وضعیت مناسبی را برای توجه نمودن

به ارزش ها و اخلاق فراهم سازد هر چند موانع و چالشهای آن را نیز نمی توان نادیده گرفت.

پي نوشت ها :

1. درباره بحث اخلاق در نگاه رئالیستی ر. ک :

Gordon' Graham. Ethics and International Pelations : Cambridge : Blackwell publishers LTD.
1997' PP. 23.

2. لغت نامه دهخدا، ج 1، ص 1296.

3. مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق (تهران : صدرا، 1378)، ص 14.

4. علی رضا شایان مهر، دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، «کتاب دوم» (تهران : کیهان، 1379)، ص 46.

5. ر. ک : ویلیام. کی. فرانکنا، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، (قم : کتاب طه)، ص 24.

6. درباره دیدگاه رئالیست ها و نقد آن، ر. ک :

هانس جی. مورگنتا، سیاست میان ملت ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1374).

Paul. R. Viotti and Mark, kaupp, International Relations Theory : Realism, Pluralism, Globalism
(New york, Macmillan Press 1987).

7. درباره نظریه های ماکیاول و هابس، ر. ک :

نیکولو ماکیاولی، گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران : خوارزمی، 1377) و شهریار، ترجمه داریوس آشوری، (تهران : مرکز، 1375).

توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه (تهران : نشر نی، 1380).

8. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی (تهران : مروارید، 1362)، ص 35.

9. دان ناردو، امپراطوری آشور، ترجمه مهدی حقیقت خواه (تهران : ققنوس، 1381)، ص 12.

10. همان، ص 50.

11. نقی لطفی و محمدعلی علی زاده، تاریخ تحولات اروپا در قرون جدید (تهران : سمت، 1381)، ص 83.

12. همان، ص 95.

13. فرانک. ال. شوئل، امریکا چگونه امریکا شد، ترجمه ابراهیم صدقیانی (تهران : امیرکبیر، 1363)، ص 64.

14. ف. لئونیدوف، نژادپرستی و جهان خواری، ترجمه غلامحسین فرنود (تبریز : ابن سینا، بی تا)، ص 10.

15. عبدالرحیم ذاکر حسین، تأسیسات حقوقی و سیاسی امپریالیستی (تهران : چاپ بخش، 1368)، ص 52.

16. فرانسوا دو فونتنت، نژادگرایی، ترجمه حسین شهیدزاده (تهران : سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1369)، ص 61.

17. ر. ک : آن مانتفیلد، تجارت برده، ترجمه محمود فلکی مقدم (تهران : گوتنبرگ، 1357).

18. مسعود بلغانی، مروری بر آفریقا (تهران : دانشگاه پیام نور، 1373)، ص 130.

19. مونتسرات گیرنا، مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی (تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1378)، ص 81.

20. همان، ص 97.

21. گلنر و گیدنز، ناسیونالیسم را نتیجه عصر مدرن و دولت های مدرن می دانند در این باره، ر. ک : همان، ص 83
84.

22. احمد ساعی، نظریه های امپریالیسم، (ترجمه و تألیف) (تهران : قومس، 1376)، ص 59.

23. مونتسرات گیبرنا، همان، ص 95. هم چنین درباره تأثیرات ناسیونالیسم بر روابط بین الملل، ر. ک : فرد

هالییدی، ملی گرایی، ترجمه احمد علیخانی (تهران : دوره عالی جنگ، دانشکده فرماندهی و ستاد، 1379)، ص 39
45.

24. آر. اف. اتکینسون، فلسفه اخلاق، ترجمه سهراب علوی نیا (تهران : مرکز ترجمه و نشر کتاب، 1369)، ص 47.

25. حسین بشیریه، عقل در سیاست (تهران : نگاه معاصر، 1382)، ص 53.

26. ارسطو، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران : طرح نو، 1378)، ص 17.

27. راجر سالیوان، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند (تهران : طرح نو، 1380)، ص 52. هم چنین
درباره الگوهای جایگزین دولت ملی، ر. ک :

Hedley Bull, The Anarchical society (New york' The Macmillan Press Ltd 1999) P. P. 297 -
317.

28. راجر سالیوان، همان، ص 51. 61.

29. همان، ص 62

30. بروس اونی، نظریه اخلاقی کانت، ترجمه علی رضا آل بویه، (قم : بوستان کتاب، 1381)، ص 247.

31. درباره مباحث جدید بین المللی و اخلاق، ر. ک : 115 - 175 P. P. Graham, Op. cit.

(*) استادیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام .

2.Morality